

گفتار معشوق طوسی (محمد) با مریدش

یک شبی معشوق طوس، آن بحر راز
با مریدی گفت دایم در گداز
تا چو اندر عشق بگدازی تمام
پس شوی از ضعف چون مویی مدام
چون شود شخص تو چون مویی نزار
جایگاهی سازدت در زلف یار
هرک چون مویی شود در کوی او
بی شک او مویی شود در موی او
گر تو هستی راه بین و دیده ور
موی در موی این چنین بین درنگر
گر سر مویی نماند از خودیت
هفت دوزخ سر برآید از بدیت